

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
سال دوازدهم، شماره‌ی چهل‌وششم، زمستان ۱۳۹۹، صص ۲۵-۵۱
(مقاله علمی - پژوهشی)

کارکرد و جایگاه خواجهگان در دولت هخامنشی

رضا بیگدلو^۱، مهران حیدری^۲

چکیده

خواجهگان پسران اخته‌شده‌ای بودند که از روزگاران کهن با گسترش ساختار دربار و تعدد زوجات، در اندرونی و حرم‌سرای دربار شاهان و اشراف حضور داشتند. از منظر پیکرشناسی جنسیتی، خواجهگان را می‌توان در جنسیت سومی طبقه‌بندی کرد که در جنس زنان و مردان قرار نمی‌گرفتند. در ایران باستان از پادشاهی مادها تا دوران ساسانی، شواهدی از حضور خواجهگان در دربار شاهان و اندرونی اشراف وجود دارد. با این حال، عصر هخامنشی از منظر حضور و کارکردهای خواجهگان ویژه است. نگارندگان این مقاله با رویکرد تاریخ‌نگاری فرودستان، بر آن بوده‌اند تا با رویکرد تحلیل تاریخی نقش و کارکرد خواجهگان در دولت هخامنشی را مورد واکاوی قرار دهند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که خواجهگان به عنوان یک قشر، در جامعه‌ی ایران عصر هخامنشی حضور داشتند. خواجهگان خاصه در دربار شاه و شاهزادگان ایران عصر هخامنشی، نقش‌های متعددی چون نگهبان شاه و حرم‌سرا، خادمان خاندان شاهی، مدیر حرم‌سرا، ساماندهی برخی امور نظامی و اداری را برعهده داشتند. تعدادی از خواجهگان درگیر اختلافات و گروه‌بندی‌ها و کشمکش‌های سیاسی شدند و برخی نیز بر روند کلی حیات سیاسی دولت هخامنشی تأثیرگذار بودند.

واژه‌های کلیدی: خواجهگان، دولت هخامنشی، ایران، حرم‌سرا، دربار، فرودستان

۱. استادیار تاریخ پژوهشگاه علوم انتظامی و مطالعات اجتماعی (نویسنده‌ی مسئول)،

bigdelor@gmail.com

۲. کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان، دانشگاه آزاد، واحد الکترونیک، heidari1970@yahoo.com

تاریخ دریافت ۲۱/۱/۱۴۰۰، تاریخ تأیید ۲۲/۴/۱۴۰۰

مقدمه

رویکردهای مطالعاتی تاریخ‌نگاری در دهه‌های اخیر از منظر روشی و رهیافت‌های نظری به تحولات و دگرگونی‌هایی دچار شده است. علم تاریخ به مطالعه و بررسی زندگی گذشته انسانی می‌پردازد و تاریخ‌نگاری نیز وظیفه‌ی ثبت و ضبط رویدادهای مختلف را بر عهده دارد. تاریخ‌نگاری یک رابطه‌ی معرفتی بین واقعیت^۱ و انسان به‌عنوان فاعل شناسا است که به دنبال شناخت و تفسیر گذشته‌ی انسان‌ها در پرتو زمان حال و بر اساس روش‌ها، گزینش‌ها و تفسیرهای مورخان است (پاکتچی، ۱۳۹۲: ۲۷۰). در دهه‌های اخیر دو گونه (ژانر) تاریخ‌نگاری پدید آمده که گونه‌ی تاریخ‌نگاری سوبالترن^۲ یا تاریخ مردمان فرودست از دل آنها پدید آمده است. در قرن بیستم، چندین گرایش انتقادی در مقابل مکتب کلان‌نگر و پوزیتیویستی تاریخ‌نگاری پا به عرصه حیات گذاشت. یکی از این گرایش‌های انتقادی، مکتب تاریخ‌نگاری آنال بود که با نمایندگان برجسته‌اش چون مارک بلوخ و لوسین فور در گسترش تاریخ‌نگاری غیرسیاسی و غیرنظامی نقشی عمده ایفا کردند. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی تاریخ‌نگاران نئومارکسیستی، مفاهیم و موضوعاتی چون طبقات، کارگران و مسائل و موضوعات غیرسیاسی و غیرنظامی را موضوع مطالعات و پژوهش‌های تاریخی خود قرار دادند (Chakrabarty, 2005: 462). بدین ترتیب تاریخ‌نگاری اجتماعی پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. تاریخ‌نگاری اجتماعی درصدد کاویدن حیات اجتماعی و روابط حاکم بر آن می‌باشد؛ یکی از محورهای تاریخ‌نگاری اجتماعی، توجه به تاریخ از پایین و بررسی طبقات، گروه‌ها و اقشار اجتماعی مختلف است (الحیب، ۱۳۹۷: ۵).

گونه‌ی دیگر تاریخ‌نگاری، تاریخ فرهنگی است که بر موضوعات و روش‌شناسی خاص خود استوار شد. پس از جنگ جهانی دوم و پیدایش جریان معروف «چرخش فرهنگی»، این چرخش زمینه‌ساز دگرگونی عظیمی در معرفت‌شناسی و روش‌شناسی علوم انسانی از جمله تاریخ شد (فتاحی‌زاده و عبداللهی، ۱۳۹۸: ۲۵۰). تاریخ فرهنگی با اتکا بر روش‌های کیفی و تفسیری، موضوعات خود را از تاریخ‌نگاری سنتی جدا کرد. در این ژانر

1. Fact
2. Subaltern

تاریخ‌نگاری، فرهنگ نه یک مؤلفه‌ی وابسته که متغیری مستقل محسوب شد و برخلاف تاریخ‌نگاری نخبه‌گرایانه به موضوعات و مفاهیمی توجه کرد که معمولاً در تاریخ‌نگاری کلاسیک نادیده گرفته می‌شد (برک، ۱۳۸۹: ۲۵). مکتب تاریخ‌نگاری سوبالترن از دل این تحولات پا به عرصه‌ی حیات نهاد. سوبالترن یا تاریخ‌نگاری مردمان فرودست، یکی از شعبه‌های مطالعات کلان نظریه‌ی پسااستعماری است که از دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی مطرح شد. پیشگامان این مکتب هندی‌هایی بودند؛ رانا جیت گوها^۱ و گایاتری چاگراواتری اسپیواک^۲ از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این مکتب به شمار می‌آیند. موضوع این نوع تاریخ‌نگاری طبقات پایین اجتماع، گروه‌ها و افرادی هستند که در حاشیه‌ی تاریخ بودند و صدای آنها چندان شنیده نشده است. دغدغه‌ی اصلی مطالعات فرودستان، بازنمایی و بازایابی صدا (Voice)، ذهنیت (Subjectivity) و عاملیت (Agency) فرودستانی است که در تاریخ‌نگاری رسمی جایگاهی نیافتند. و یا نادیده گرفته و کمتر دیده شده‌اند (نجومیان و ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ۱۱۱). فرودستان، اصطلاحی است که آنتونیو گرامشی، مارکسیست ساختارگرا در تحلیل طبقاتی درباره‌ی گروه‌هایی به کار برد که تحت سلطه‌ی هژمونی طبقات حاکم قرار گرفته‌اند و از توان سوژکتیویته و عاملیت محروم شده‌اند (محمدی و محمدی، ۱۳۹۷: ۴۶۰). در تاریخ‌نگاری سوبالترن، فرودستان از ایزه‌های منفعل فرهنگی-اجتماعی، به سوژه‌های فعال تبدیل می‌شوند و عاملیت سیاسی-اجتماعی می‌یابند (فتاحی زاده و عبداللهی، ۱۳۹۸: ۲۵۰).

در تاریخ طولانی ایران، خواجگان یکی از اقشاری‌اند که بنا به دلایل گوناگون، مورد توجه جدی قرار نگرفته‌اند. از هزاران سال پیش، خواجگان قشری بودند که استثمار شدند و از یک گزینه‌ی نیرومند انسانی و حیاتی محروم ماندند. هویت انسانی و جنسی آنها دگرگون شد و به صورت خادمان حرم سرا و دربار سلطنتی به خدمت اشراف، درباریان و پادشاهان درآمدند. خواجگان در دربار بسیاری از کشورهای جهان از جمله در ایران عصر هخامنشی حضور داشتند، با این حال، از این قشر که تعداد آنها در دربار شاه بزرگ و نیز

1. Ranajit Guha
2. Chakrabatery Spivak

دربار شاهزادگان و خانه اشراف و بزرگان زیاد و قابل توجه به نظر می‌رسد، صدا، ذهنیت و عاملیت چندانی در تاریخ‌نگاری‌ها دیده نمی‌شود. از میان این قشر با تعداد زیاد و البته تأثیرگذار در امور مختلف خدماتی، اقتصادی، سیاسی و نظامی، تنها صدای تنی چند شنیده می‌شود که با قدرت و سیاست پیوندخورده‌اند؛ دیگر اعضای این قشر در تاریکی زمانه فرو رفته‌اند. تحلیل و بازنمایی نقش و کارکرد خواجهگان در حیات سیاسی و اجتماعی دولت هخامنشی، یکی از موضوعات مهم تاریخ‌نگاری فرودستان محسوب می‌شود؛ بنابراین این مقاله به روش تحلیل تاریخی، به این پرسش پاسخ می‌دهد که نقش و کارکرد خواجهگان در دولت هخامنشی چه بوده است؟

پیشینه‌ی پژوهش

در باره‌ی وضعیت و کارکرد خواجه‌ها در ایران باستان، به جز چند نوشته‌ی مختصر و کوتاه، کار مستقلی انجام نشده است. آثار تحقیقی تاریخ‌نگاری کلاسیک درباره‌ی دولت و دربار هخامنشی، خواجهگان را چندان مطمح نظر قرار نداده‌اند. غلبه‌ی تاریخ سیاسی و نظامی از عوامل مؤثر در این زمینه بوده است. با وجود روی آوردن پژوهشگران به تاریخ اجتماعی و فرهنگی، به خواجهگان کمابیش بی‌توجهی شده است. برای نمونه ماریا بروسیوس (۱۳۸۱) در کتاب *زنان هخامنشی* با وجود ارتباط موضوعی کتاب، به موضوع خواجهگان توجهی نشان نداده است. یکی از آثار معتبر در زمینه‌ی مطالعات هخامنشی، کتاب *تاریخ امپراتوری هخامنشیان اثر پی‌یر بریان* (۱۳۹۲) است. بریان از معدود محققان مطالعات هخامنشی است که اشاراتی محدود به مباحث حرم سرا و خواجهگان کرده است. با این حال، برداشت‌های این استاد تاریخ هخامنشی در باره‌ی خواجهگان چندان درست به نظر نمی‌رسد. بریان بسیاری از خواجهگان دربار هخامنشی را خواجه‌ی واقعی نمی‌داند. در حالی که سنت‌های خواجه‌گی در شرق و ایران، نشان‌دهنده‌ی تحرک طبقاتی بالای خواجهگان و رسیدن آنها به مقامات بالای دولت است. یکی از محققانی که به صورت تخصصی مسائل دربار و حرم‌سرا و تا حدودی خواجهگان را بررسی کرده، لوید لولین جونز (۱۳۹۴) در کتاب *شاه و دربار در ایران باستان* است. این کتاب از پژوهش‌هایی است که به

موضوعات حرم سرا، زنان و خواجگان پرداخته است. این کتاب دارای اطلاعات مفیدی درباره‌ی کارکرد و جایگاه خواجگان در دولت هخامنشی است. با این حال، تمرکز کتاب بر زنان شاهی است و به خواجگان در حاشیه و به خاطر ارتباطشان با زنان شاهی توجه کرده است. از دیگر مقالات در باره‌ی خواجگان، دو مدخل مفید و کوتاه در دانشنامه‌ی ایرانیکا با عنوان بگواس (Bagoas, 2011) و یونک (Eunuchs, 1998) نوشته‌ی داندامایف^۱ است. در مورد خواجگان در عصر قاجار نیز مقالات چندی وجود دارد که با توجه به تداوم سنت خواجگی در تاریخ ایران، این مقالات قابل استفاده است. این پژوهش بر آن است که با استفاده از مکتب تاریخ‌نگاری سوبالترن، چگونگی بالیدن خواجگان از طبقات پایین اجتماع و نقش و تأثیرگذاری آنها را در بالاترین سطوح سیاسی و اجتماعی تحلیل کند و از این منظر نوآورانه است که به دنبال ارائه یک تحلیل جامع درباره‌ی خاستگاه، کارکرد و جایگاه خواجگان در دولت و دربار هخامنشی است.

چیستی خواجگی و پیشینه‌ی خواجگان

از روزگاران کهن با گسترش ساختار دربار و تعدد زوجات، در اندرونی یا حرم سرای دربار به مردانی احتیاج بود که از برخی خصائص مردانگی فروافتاده باشند، به آنها خواجه‌سرایان، خصیان و اختگان اطلاق می‌کردند. رسم‌الخط اصطلاح خواجه در زبان یونانی ευνούχο، در زبان انگلیسی Eunuch و در زبان فرانسوی Eunuque نوشته می‌شود. برخی دانش‌پژوهان اظهار کرده‌اند که واژه‌ی ευνούχο، از حیث ریشه‌شناختی ترکیبی از اسم εύνη به معنای تخت‌خواب و فعل ἔχε به معنای «داشتن» و «حفظ کردن» است و در مجموع از اصطلاح ευνούχο، معنی نگهبان تخت‌خواب افاده می‌شود (Burke, 2013: 21؛ خزائی، ۱۳۹۸: ۱۷۰). جنسیت (gender) را اصطلاحی دال بر صفات فرهنگی و زیستی منتسب به زنان و مردان دانسته‌اند و جنس نیز مجموع مشخصات فیزیکی است که انسان را از لحاظ زیستی زن یا مرد تعریف می‌کند (پین و دیگران، ۱۳۸۲: ۲۵۳). کسانی که به سرنوشت خواجگی دچار می‌شدند، در کودکی و نوجوانی تحت یک

1. Dandamaye

عمل جراحی بی‌رحمانه قرار می‌گرفتند و جنسیت آنها تغییر می‌کرد. بسیاری از این پسرچه‌ها، بر اثر عمل جراحی - که در ضمن آن آلت تناسلی‌شان کاملاً قطع می‌شد - جان می‌سپردند و از این رو در دوره‌ی قاجار، قیمت یک خواجه حداقل سه برابر سایر بردگان تعیین می‌شد (یاکوب، ۱۳۶۱: ۱۷۷). بدین ترتیب یکی از تعاریف خواجه به معنی مردانی است که نمی‌توانستند تولید مثل کنند، و با اختگی آنها قطعیت کامل داشت. گروهی از غلامان با اخته شدن به خواجه تبدیل می‌شدند و برخی دیگر بی‌آنکه به قطع عضو تناسلی مجبور باشند، به دلیل آنکه با آلات تناسلی تغییر شکل یافته یا فوق‌العاده کوچک به دنیا می‌آمدند، خودبه‌خود برای مقام خواجهگی مهیا می‌شدند. پولاک که خود، خواجه‌ها را از نزدیک دیده است، بر این باور است که ساختمان بدنی خواجه‌ها بیشتر زنانه است و آنها بیشتر با زنان و بچه‌ها احساس بستگی دارند تا با مردها (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۷۸؛ خزائی، ۱۳۹۸: ۱۷۸). توصیف لایارد در خصوص وضعیت ظاهری منوچهرخان معتمدالدوله، بر جنسیت سومی خواجهگان را مهر تأیید می‌زند: «معتمدالدوله تقریباً از صفات اختصاصی خواجهگی برخوردار بود. وی چهره‌ای بدون ریش و صورتی صاف و بی‌رنگ، گونه‌ای شل و آویزان و صدایی نازک و زنانه داشت و دارای قدی کوتاه و اندامی ضعیف بود و هنگام راه رفتن با گام‌هایی آهسته و آرام حرکت می‌نمود.» (۱۳۶۷: ۵۷) با این توصیف، به نظر می‌رسد که هر چند خواجهگان برخی ویژگی‌ها و رفتارهای زنانه را واجد بودند، نه در گونه‌ی جنسی زنان و نه مردان قرار نمی‌گرفتند، بلکه در واقع جنس سومی را تشکیل می‌دادند (خزائی، ۱۳۹۸: ۱۸۰). کتزیاس داستانی تعریف می‌کند که در آن نوع نگاه به مقوله‌ی جنسیت خواجهگان اهمیت دارد. ارتوخارس خواجه‌ی متنفذ و نیرومند دربار کوشید داریوش دوم را سرنگون و خود به عنوان شاه بر تخت بنشیند. برای این کار وی از زنی درخواست کرد که برایش ریش و سبیلی مصنوعی بگذارد «تا بتواند مانند یک مرد شود»، زیرا در دربار برای همه کسانی که می‌خواستند همانند نخبگان درباری شوند، ریش و سبیل لازم بود (۱۳۹۰: ۲۳۴).

سنت خواجهگی قدمت زیادی دارد. در چین خواجهگان، به عنوان خادمان حرم‌سرا و نهادهای دربار سلطنتی به خدمات روزمره‌ی امپراتوری مشغول بودند (Kutcher, 2018).

با گذشت زمان خواجهگان به منشیان محرم دربار تبدیل شدند، به طوری که می‌توانستند در ارتباط میان امپراتور و مقامات حکومتی تأثیر قابل توجهی بگذارند. خواجهگانی نیز بودند که مناصب اداری و حتی نظامی داشتند (کامنکا، ۱۳۸۰: ۵۲ و ۵۳). سنت خواجهگی در مصر هم قدمت بسیار دارد. بر اساس گزارش‌های هرودت و دیگر نویسندگان یونانی، به نظر می‌رسد که خواجهگان حضور و کارکردهای متعدد و جایگاه والایی در دربار فرعون داشته‌اند (هرودت، ۱۳۸۹: ۳۵۱/۱). در طول تاریخ مدون ایران از عهد باستانی تا اوایل قرن چهارده هجری، خواجهگان به‌عنوان بخشی از جامعه در دربارهای ایران و اندرونی اشراف، حضور داشتند و در زمینه‌های مختلف ایفای نقش کرده‌اند (زرگری‌نژاد و علی‌پور، ۱۳۸۸: ۲). نوشته‌های کتزیاس، نشان‌دهنده‌ی وجود خواجهگان در دربار مادها است (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۱۹۷). آثنایس در کتابش آورده که از نشانه‌های تجمل‌مادها، خواجه‌کردن پسران همسایه بوده است (۱۳۸۶: ۳۰). به نظر می‌رسد ایرانیان سنت خواجهگی را از میان دورودیان و لیدی (اتیه، کتاب دوازدهم، ۵۱۵ ث، به نقل از بریان، ۱۳۹۲: ۵۷۹) اقتباس کرده‌اند. هلانیکوس اظهار می‌کند که ایرانیان اخته کردن پسران را از بابلیان فراگرفتند (کوت، ۱۳۸۳: ۵۶). بعد از سقوط ماد و فتح لیدی، بلافاصله نشانه‌هایی از حضور خواجهگان در دربار کوروش به دست می‌آید. بر اساس گزارش‌های کتزیاس و گزنفون، حضور خواجهگان در دوره‌ی کوروش بزرگ محرز است. بانفوذترین خواجه‌ی کوروش پتیساک^۱ نام داشت. کوروش پس از غلبه بر ماد، پتیساک را فرستاد تا آستیایگ، شاه سابق ماد را از اکباتان بیاورد (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۰۷). بعد از پتیساک، خواجه‌ی متنفذ دربار کوروش باگاپاتس^۲ بود که بازگرداندن جسد کوروش را به پارسه عهده‌دار شد. وی بعدها به مدت ده سال نگهبان مزار داریوش اول شد (Dandamayev, 1998: IX/64-69).

منشأ قومی بسیاری از خواجهگان دربار هخامنشی مبهم است (همان). به استثنای هرموتیموس، تمام خواجه‌های دیگری که اسمی از آنها برده شده است، اسامی ایرانی دارند. این امر دو فرض را به پیش می‌آورد: یکی اینکه این افراد خواجه‌هایی هستند که حقیقتاً در

1. Petisakas
2. Bagapates

هنگام ورود به دربار اسامی ایرانی داشتند، و یا آنکه نجیب‌زادگانی بودند که به این طریق وارد سلسله‌مراتب دربار شدند. در بعضی موارد نیز خواجه‌های به دربار آمده، اصل و منشأ پارسی نداشته‌اند. کسان‌ی چون میت‌ریداتس و ارتاخوس به روایت کتزیاس منشأ پافلاگونییی داشتند (بریان، ۱۳۹۲: ۵۸۲). جونز حدس می‌زند که از خواجه‌گان خواسته می‌شد هنگام ورود به دربار نام قومی خود را کنار گذارند و نام پارسی برگزینند (جونز، ۱۳۹۴: ۱۰۴).

شواهد کمی از حضور خواجه‌گان در دوره‌ی اشکانی و ساسانی وجود دارد، اما می‌توان حدس زد که خواجه‌گان همچنان در حرم‌سرای‌های شاهی حضور داشتند. پادشاهانی همچون خسرو پرویز به حرم‌سرای پرطمراقشان شهره بودند. او «... ده هزار کنیزک اندر کوشک سلطنتی ...» داشت (خسرو وریدک، ۱۳۷۱: ۷۹). در عهد ساسانی، به حرم‌سرا شبستان اطلاق می‌شد و رئیس خواجه‌سرایان را «مرد بزرگ» می‌نامیدند (مشکور، ۱۳۴۵: ۲۱؛ خزائی، ۱۳۹۸: ۱۶۹). سنت خواجه‌گی در دربارهای ایران بعد از اسلام هم تداوم یافت. این سنت از صفویان به قاجاریه رسید و اداره‌ی امور حرم‌سرا را همچنان خواجه‌سرایان عهده‌دار بود. در عصر سلطنت فتحعلی‌شاه، خواجه‌باشی نفوذ فراوانی در دولت و دربار داشت، به طوری که وی در شمار یکی از مقامات دربار قرار می‌گرفت (عضدالدوله، ۱۳۷۶: ۵۴؛ حاجیان پور و دهقان، ۱۳۸۸: ۶۱). در دوران ناصرالدین‌شاه هم حضور و کارکرد خواجه‌گان برجسته است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۵، ۱۴، ۱۵ و...).

علل و چگونگی خواجه‌گی

۱. تجارت برده و خواجه

تجارت برده و مخصوصاً بردگان خواجه‌شده در دنیای باستان، کسب و کاری پرسود بوده است. به دلیل وجود بازار پررونق برده‌فروشی و استقبال از اخته‌ها در دربار شوش و دربار ساتراپ‌ها، تجارت بردگان خواجه رواج داشت. نمونه‌ی آن هرموتیموس است که به مهم‌ترین خواجه‌ی دربار خشایارشا تبدیل شد. هرموتیموس که از اهالی پداسای کاریه بود، در جریان جنگ به اسارت درمی‌آید و شخصی به نام پانیونوس از اهالی خیوس او را

می‌خرد. هرودت می‌نویسد که این مرد «از طریق کفرآمیزترین حرفه‌ها، جوانان زیباروی را خریداری و آنها را خواجه می‌کرد و به سارد یا افسوس می‌برد تا با قیمت گزاف آنها را به فروش برساند.» (۱۳۸۹: ۹۳۶/۲). سرزمین «کاریه» به دلیل فروش خواجه‌هایش شهرت بسیاری داشت (اتنه، کتاب دوازدهم، ۵۱۵ ت، به نقل از بریان، ۱۳۹۲: ۵۷۹). از اوایل قرن ششم پیش از میلاد، برده‌فروشان یونانی در تأمین خواجه‌ها و فروش آنها به دربار هخامنشی نقش عمده داشتند (Tougher, 2008, 7).

۲. جنگ و خراج

جنگ، عامل مهمی در به دست آوردن خواجهگان به عنوان غنائم جنگی بود. بسیاری از خواجه‌ها همانند دیگر بردگان و خدمتگزاران دربار، از ممالک تسخیرشده می‌آمدند. هنگامی که کشوری به زیر سلطه درمی‌آمد و یا ایالتی شورش می‌کرد، بعد از فرونشاندن شورش، بسیاری از پسران اسیرشده به شمار اختگان درمی‌آمدند. بر اساس روایات هرودت، ایونیهای شورشی (شهرهای یونانی‌نشین آسیای صغیر) به این صورت تنبیه شدند که «پارسیان به محض تسخیر شهرها، زیباترین پسران را برگزیدند، آنها را اخته کردند و آنها را تبدیل به خواجهگان کردند.» (هرودت، کتاب ششم، ۳۲) در سده‌های متأخر هم جنگ یکی از عواملی بود که خواجهگان را به خدمت دربار و حرم‌سرای شاهان درمی‌آورد. به‌عنوان شاهد نادرشاه از فتوحات هند غنائمی از جمله صد خواجه آورد (فریزر، ۱۳۶۰: ۹۰). چندین ایالت و منطقه می‌بایستی خراج خود را به‌صورت دختر و پسر می‌پرداختند. حبشی‌ها هر چهار سال ۵۰۰ پسر، کلشیدی‌ها (گرچی‌ها) هر دو سال ۱۰۰ پسر و ۱۰۰ دختر جوان را باید به دربار شاه بزرگ می‌فرستادند (هرودت، کتاب سوم، ۹۷). ایالت بابل موظف بود هر سال ۵۰۰ جوان اخته (کتاب سوم، ۹۲) به دربار شوش بفرستد.

۳. مجازات

تنبیه برخی از افراد به دلیل ارتکاب جرم، از عللی بود که بر شمار خواجهگان می‌افزود. در کتاب کوروش‌نامه، گدس^۱ تصویر کامل و زنده‌ی ارزش، وفاداری و شجاعت و دلاوری

1. GADATAS

یک مرد اخته است. گدس شاهزاده تابع پادشاه آشور بود که شاه به دلیل ناچیز و پوچی، امر به اخته کردن وی داد (هرودت، کتاب ۵، ۲/۲۸). در ایران عصر صفوی و قاجار نیز برخی از رجال درباری را به خاطر جرائمی که مرتکب می‌شدند برای تنبیه و تحقیر اخته می‌کردند (ویلسن، ۱۳۶۳: ۱۴۴؛ زرگری‌نژاد و علی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۷).

جایگاه و کارکرد خواجهگان در دولت و دربار هخامنشی

تعداد کثیری از خواجهگان سالانه از نقاط مختلف امپراتوری به دربار شاه و ساتراپ‌ها وارد می‌شدند. از میان این خواجهگان، تعداد اندکی که امتیازهایی چون زیبایی، آموزش و مهارت در امور داشتند، به عنوان خواجه‌ی مخصوص دربار انتخاب و بقیه به دربار اشراف و شاهزادگان وارد و بسیاری دیگر نیز در امور خدماتی و دیوانی مشغول به کار می‌شدند. از این رو، از میان هزاران خواجه‌ای که سالانه وارد قلمرو شاهنشاهی هخامنشی می‌شدند، تنها تعداد اندکی از آنها عملکرد و صدایشان در تاریخ ماندگار شده است. در این بین، خواجهگان خاصه با نزدیکی به شاه و زنان دربار، نه تنها قدرت زیادی به دست می‌آوردند بلکه به مکنّت و ثروت فراوانی هم می‌رسیدند. برای نمونه یکی از خواجه‌های ساتاسپ پسرعموی خشایارشا، موفق شد پس از قتل اربابش با ثروتی کلان بگریزد (کوت، ۱۳۸۳: ۵۹).

۱. خواجهگان نگهبان حرم شاهی

یکی از مهم‌ترین نقش‌ها و کارکردهای خواجهگان در دربار هخامنشی، نگهبانی و حراست از شاه، حرم و زنان شاهی بوده است. همچون شاهان باستانی میان‌رودان، آشور و بابل، پادشاهان هخامنشی را ملازمان ویژه‌ای از پاسداران و نگهبانان نخبه همراهی می‌کردند. این نوعی نمایش عینی قدرت ایدئولوژیک و همچنین تدبیری عملی برای حفظ امنیت شاه محسوب می‌شد (جونز، ۱۳۹۴: ۹۹). به گزارش نویسندگان یونانی، ایرانی‌ها به خاطر وفاداری و درستکاری خواجهگان، آنها را به گروه نگهبانان خود وارد می‌کردند. هرودت زندگی یک خواجه‌ی یونانی به نام هرموتیموس را شرح می‌دهد که برده‌فروشی به دربار

ایران فروخت. خواجه هرموتیموس به سرعت در دربار ایران رشد و اعتماد خشایارشا را به خود جلب کرد. تا جایی که در جنگ ایران و یونان، وظیفه‌ی نگهبانی و مواظبت از فرزندان خاندان شاهی در آسیای صغیر به وی واگذار شد (هرودوت، ۱۳۸۹: ۹۳۶).

نگهبانی و مدیریت زنان شاهی و حرم‌سرا از وظایف خواجهگان بود. پلوتارک درباره‌ی حساسیت شاهان پارسی نسبت به زنان خود می‌نویسد: «ایرانیان درباره زنان غیرت بسیار دارند و همیشه با دیده‌های باز آنها را می‌پایند. از این جاست که سزای هر آن کس که در سفری جلوتر از زنان شاه بیافتد یا این که پهلوی گردونه‌های ایشان بگذرد، مرگ است.» (پلوتارک، ۱۳۸۰: ۲۲۱؛ دیودور، ۱۳۸۴: ۲۵۹) خواجهگان بر اتاق اختصاصی شاه، شاهزاده خانم‌ها و شهبانوها نظارت داشتند. بدین خاطر خواجه در زبان یونانی، نگهبان تخت‌خواب معنی می‌دهد (بریان، ۱۳۹۲: ۵۸۰). استر از دو خواجه به نام‌های اِژِه^۱ و شَسْگَز نام می‌برد که هر دو عنوان «نگهبان زنان» داشتند.^۲ در کتاب استر از «هگای» به عنوان خواجه‌ی سرپرست زنان شاهی نام برده شده است (استر، ۲، ۳-۲، ۸-۹). زنان همدشاهی هم زیر نظر خواجه‌ای دیگر به نام «شاشگاز» قرار داشتند (استر ۲، ۱۲-۱۴).

۲. خواجهگان نماد شکوه و تجمل‌درباری و اشرافی

از کارکردهای عمده‌ی خواجهگان، نقش نمادین آنها به‌عنوان نشانه‌های تجمل و عظمت دربار و نشان‌دهنده‌ی مقام بالای زنان دربار بوده است. بنابر گزارش مورخان، ایرانیان عصر هخامنشی در تجمل، تشریفات و تن‌آسایی در میان پارسیان و مادها را یک فضیلت افلاطون در کتاب ضیافت، زندگی پرتجمل در میان پارسیان و مادها را یک فضیلت برمی‌شمرد (آتنایس، ۱۳۸۶: ۱۳، ۲۹). به محض آنکه ایرانیان تجملاتی را می‌دیدند یا خبر آن را می‌شنیدند، فوراً آن را از آن خود می‌کردند (Boardman, 2000: 7؛ هرودت، ۱۳۸۹: ۱۶۵).

شکوه و تجمل برای دربار ایران عصر هخامنشی بسیار مهم و جلوه‌ای از نمایش عظمت و قدرت شاهنشاهی بود. گزنفون تجملات و نمایش شکوه در مراسم‌های درباری را به

1. EGEE
2. SHASGAZ

تفصیل گزارش می‌کند (گزنفون، ۱۳۹۲: ۳۴۳). ارسطو نیز در کتاب جهان (*de mundo*) درباره ایران را با شکوه فراوان توصیف می‌کند (ویسهوفر، ۱۳۷۷: ۵۴). در بین این همه تجمل و شکوه، خواجهگان نمونه و نمادهای برجسته‌ی شکوه و تجمل دربار شاه و دربارهای ایالتی و خاندان اشرافی بودند، همان‌گونه که در دوره‌ی قاجار داشتن خواجهگان مخصوصاً خواجهگان سفید، از نشانه‌های تجمل دربار و زنان درباری محسوب می‌شد (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۷۸؛ ویلسن، ۱۳۶۳: ۱۴۴).

۳. خواجهگان جنگاور

از گزارش‌های کتزیاس، حضور نیرومند خواجهگان را در دربار مصر و در جایگاه‌های متعدد از جمله فرمانده نظامی به خوبی مشهود است. موقعی که کمبوجیه به مصر لشکر کشید، کومبافیس خواجه که بیش از همه نزد فرعون نفوذ داشت، پل‌های مصر را به همراه چیزهای دیگر تسلیم کمبوجیه کرد، به شرط آنکه فرمانروای مصر شود. کمبوجیه با کمک آیزابات پسرعموی کومبافیس، ترتیب این کار را داد (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۱۳). خشایارشا در سفر جنگی‌اش به یونان، در آسیای صغیر به سردارش مگابیز دستور داد که معبد دلفی را تاراج کند، اما چون با مخالفت او مواجه شد، ماتاکاس خواجه را فرستاد تا همه چیز معبد دلفی را تاراج کند و برای آپولو پیام دشنام ببرد، وقتی او همه‌ی این کارها را انجام داد، به سوی خشایارشا بازگشت (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۲۱). این نشان می‌دهد که برخی خواجهگان روحیه‌ی اطاعت و تهور جنگی خاصی داشتند. در جنگ داخلی اردشیر دوم با برادرش کورش صغیر، خواجهگان شاه و شاهزاده در میدان جنگ حضور داشتند و سر کورش را یک خواجه از بدنش جدا کرد (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۴۳؛ پلوتارک، ۱۳۸۰: ۲۰۲). مهم‌ترین خواجه‌ی فرمانده نظامی تمام دوران هخامنشی، خواجه باگواس بود. وی رئیس حرم‌سرا و فرمانده‌ی سپاه اردشیر سوم بود که در عرصه‌ی سیاسی و درباری اواخر عهد هخامنشی نقش مهمی ایفا کرد (داندامایف، ۱۳۸۸: ۴۱۱). اردشیر با همراهی باگواس پس از ۶۰ سال موفق شد دوباره مصر را فتح کند و موفقیت بزرگی در تجدید عظمت شاهنشاهی به دست آورد. پس از فتح مصر، اردشیر به بابل بازگشت و در عیش و عشرت

پیروزی فرو رفت و زمام امور کشور را به باگواس خواجه سپرد.

۴. خواجهگان ساتراپ‌نشین

برخی از خواجهگان به مقام مهم و حساس ساتراپی گمارده می‌شدند و این موضوع از تحرک اجتماعی و طبقاتی زیاد برخی از خواجهگان نشان دارد. یکی از مهم‌ترین خواجهگان اردشیر اول، اسپهر/اردشیر پافلاگونیانی^۱ است که در بازی‌های قدرت نقش آفرین بود. کتزیاس او را ساتراپ ارمنستان نامیده (Dandamayev, 1986: vol. II/ 664) و در اسناد بابلی رئیس خزانه‌ی داریوش دوم یاد شده است (Dandamayev, 1998: IX/64-69).

۵. مدیریت حرم‌سرا

مدیریت امور حرم‌سرای شاهی از مهم‌ترین وظایف خواجهگان در طول تاریخ بوده است. از جمله‌ی این وظایف، گزینش دخترانی برای حرم‌سرا بود که به شکل‌های مختلف به دربار می‌رسیدند. نویسنده‌ی کتاب/ستر تصریح دارد که وقتی استر به دربار شوش رسید، آزه‌ی خواجه، برای او عطرها و گوناگون و آذوقه و طعام فراهم ساخت و هفت دختر جوان را به خدمت او گمارد که از خانه شاه برگزیده بود. استر مدت دوازده ماه، زیر نظر شس گز^۲ - که خواجه‌ی شاه و سرپرست صیغه‌های شاهانه بود- آموزش دید (بریان، ۱۳۹۲: ۵۹۹).

۶. در نقش شریک جنسی

امرد بازی به ویژه با خواجهگان، در عصر باستانی مرسوم بود. ایرانیان این رسم ناپسند را از یونانیان برگرفتند (دیودور، ۱۳۸۴: ۳۹). مورخان اسکندر درباره‌ی باگواس دوم (بغواس/باگواس/بگواس)^۳ چنین قلم‌فرسایی کرده‌اند: «خواجه‌ای بود در عنفوان جوانی و زیبایی بی‌نظیری داشت؛ اول امر داریوش سوم بود و بعد اسکندر.» (کنت کورث، ک ۶، ۵، ۲۲ به نقل از بریان، ۱۳۹۲: ۵۷۰).

1. Artaxares paphlagonian
2. SHASGAZ
3. BAGOAS

۷. شربت‌دار و مسئول سفره‌ی شاهی

وظیفه‌ی خواجه‌ها محدود به نگهداری از اتاق شاه و زنان شاه نبود. بسیاری از آنان بر سر سفره‌ی شاه خدمت می‌کردند (بریان، ۱۳۹۲: ۵۸۰). چنان‌که هرآکلیدس درباره‌ی آداب شام و خوش‌گذرانی شاه می‌نویسد: «هر وقت شاه میهمانی می‌گساری به راه می‌اندازد، یکی از خواجهگان، مردانی را که قرار است با شاه هم‌پیاله شوند، احضار می‌کند...» (جونز، ۱۳۹۴: ۳۴۳) نعمیا هم که موفق شد از اردشیر اول اجازه‌ی رفتن به اورشلیم و تعمیر معبد آنجا را بگیرد، مدت‌ها شربت‌دار شاه بود (رجبی، ۱۳۸۱: ۷۰/۳؛ تورات، کتاب نعمیا، ۳۸۷).

۸. مأموران تدفین و نگهداری از مقابر

کنترت‌یاس نمونه‌های متعددی از خواجه‌ها را نام می‌برد که اربابه‌ی جنازه‌ی شاه متوفی را به پارسه (تخت جمشید) هدایت کردند. بغ‌تیس در مورد کورش و ایزبیتس در مورد کمبوجیه، چنین وظیفه‌ی مهمی را بر عهده گرفتند. معمولاً این نقش مهم به عهده خواجه‌ی محبوب و مورد اعتماد شاه متوفی واگذار می‌شد. از آنجایی که خواجهگان عموماً افراد معتمد شاهان بودند، مراسم تدفین شاه را آنها انجام می‌دادند. باگورخواجه، اجساد اردشیر و داماسپیا را برای تدفین به پارسه برد (کنترت‌یاس، ۱۳۹۰: ۲۳۰). نگهداری از مقبره‌ی شاهان هم از وظایف برخی خواجهگان بود. این امر نشان‌دهنده‌ی وفاداری آنها به مخدمان سابق‌شان بود (کنترت‌یاس، ۱۳۹۰: ۲۳۱).

۹. نگهداری از کودکان دربار

از وظایف دیگر خواجهگان، نگهداری و حراست از کودکان دربار شاهی بوده است. به نوشته‌ی افلاطون، خواجه‌ها موظف به نگهداری از کودکان شاهان بودند (السیبیاد، ۱۲۱ ت به نقل از بریان، ۱۳۹۲: ۵۸۰). بنا بر توضیحات افلاطون، خواجه‌ها فقط در سال‌های اول به مراقبت از کودکان شاهی می‌پرداختند و بعد از آن تعلیم و تربیت آنها به فرزندان یعنی مغان محول می‌شد.

خواجهگان در عرصه‌ی سیاست و قدرت

خواجهگان به خاطر موقعیت خاصی که داشتند به شاه و درباریان بسیار نزدیک بودند و از این طریق می‌توانستند به سلسله مراتب قدرت وارد شوند و در عرصه‌ی سیاست نقش آفرینی کنند. از این منظر، حضور خواجهگان در دربار و دولت هخامنشی برجسته است و حتی در سنگ‌نگاره‌های تخت جمشید هم دیده می‌شوند. در یکی از نقش برجسته‌های تخت جمشید و در کنار خزانه‌ی سلطنتی، نگاره‌ی یکی از خواجهگان به همراه خشایارشا حکاکی شده است. بسیاری از پژوهشگران از جمله اشمیت و امستد، فرد بی‌ریشی را که باشلیق بر سر و یک حوله‌ی بزرگی را در دست دارد، خواجه می‌دانند (Abdi, 2005: 277; Dandamayev, 1998: IX/64-69).

جنگ قدرت و استبداد موجود در دربار و دولت هخامنشی، سرچشمه‌ی فساد اداری و دیوانی و همچنین توطئه‌ها و دسیسه‌های متعدد بود. در این نوع حکومت، برخی از ترفیع و تنزل‌ها، نه به شایستگی و لیاقت که به خواست و اراده شاه و یا کسانی وابسته بود که از جانب شاه قدرت یافته و اراده شاه به آنان تفویض شده بود. به خاطر نزدیکی خواجهگان و زنان درباری به شاه و نفوذشان بر او و اجابت خواسته‌های درست و نادرست آنان به امر شاه، مناسبات میان دربار و حرم‌سرا بسیار پیچیده بود و این زمینه‌ی سیاسی و اجتماعی، بستر مداخله‌ی زنان و خواجهگان را در امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فراهم می‌کرد (صادقی، ۱۳۹۶: ۵۸). از این رو، در بسیاری از تحولات و رویدادهای سیاسی و نظامی دربار شاهنشاهی هخامنشی، از ماجرای گئومات مغ گرفته تا رویدادهای منجر به افول شاهنشاهی هخامنشی، حضور و نقش آفرینی خواجهگان بسیار مهم و تأثیرگذار است و یا حداقل می‌توان ردپایی از خواجهگان در بسیاری از وقایع یافت. یکی از این رویدادهای بسیار مهم، ماجرای معروف به گوماتا/گئومات مغ و انتقال قدرت از خاندان کورش به خاندان داریوش است. در ماجرای بردیای دروغین یا گوماتای مغ، خواجهگان نگهبانان خاصه‌ی مغ بودند. هنگامی که هفت پارسی به سرکردگی داریوش برای کشتن بردیا به سمت کاخ رفتند، نگهبانان به خاطر مقام بالایشان به آنها اجازه ورود دادند، اما در باغ کاخ، خواجه‌سرایان راه را بر آنها سد کردند و در درگیری که رخ داد، آنها خواجهگان را

کشتند و به درون کاخ وارد شدند (هرودت، ۳۸۴/۱).

محققین بر آنند که از عهد خشایارشا قدرت و نفوذ خواجگان رو به گسترش نهاد. هنگامی که خشایارشا بدون کامیابی از سفر جنگی یونان بازگشت، ناکامی خود را با تجمعات درباری جبران کرد. از این زمان به بعد، حرم‌سرا به لحاظ کیفی و کمی گسترش یافت. خشایارشا در ادامه‌ی گسترش کاخ‌سازی در تخت جمشید، عمارت مشخصی برای حرم‌سرا احداث کرد. از منظر پرداختن به سیاست‌های درباری و حرم‌سرایی و غفلت از امور دیوانی، نقش خشایارشا در انحطاط هخامنشیان انکارناپذیر است (رجبی، ۱۳۸۱: ۴۰/۳؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۱۶۸). دوران سلطنت اردشیر اول هم از منظر تأثیر و نفوذ خواجگان قابل ملاحظه است. نعمیا - که احتمالاً خواجه بود - نه تنها ساقی مخصوص اردشیر اول بود بلکه توانست به مقام حکمرانی یهودا برسد (کوت، ۱۳۹۳: ۵۷).

داریوش دوم که به نظر چندان کاردان نبود از همان آغاز، فرمانروایی‌اش را به کمک خواهر و همسر سیاست‌پیشه‌اش پریساتیس/پریسا و خواجه‌سرایان درباری آغاز کرد و تا پایان سلطنت ۱۹ ساله‌اش هیچ‌گاه از چنگ سیاست‌ها و توطئه‌های حرم‌سرایی رهایی نیافت. در این زمان دسیسه‌های حرم‌سرایی و خانوادگی به اوج رسید (رجبی، ۱۳۸۱: ۳/۷۳). سه خواجه‌ی متنفذ دربار داریوش دوم عبارتند از: آرتوخار، ارتیبازان و آتوس (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۳۲). در جنگ خانوادگی اردشیر دوم و کورش صغیر هم حضور خواجگان برجسته است. خواجگان کورش، ملازم وی تا آخرین لحظه‌ی حیاتش بودند و حتی پس از کشته شدنش، در کنار جسد او به عزاداری پرداختند (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۴۳؛ پلوتارک، ۱۳۸۰: ۲۰۲). در طرف دیگر هم خواجه‌ی مخصوص اردشیر است که سر از تن کورش جدا کرد و کینه‌ی پریسا مادر کورش را برانگیخت.

در برخی موارد خواجگان در نقش متحدان زنان و مخالفان و رقیبان سیاسی شاه ظاهر شده‌اند. برای نمونه خواجه آرتابان هیرکانی که مورد اعتماد و فرمانده‌ی نگهبانان دربار خشایارشا بود، با همدستی اسپمهر/میتريدات خواجه که او نیز نفوذ بسیار داشت، توطئه کردند و شاه را کشتند و به پسرش اردشیر چنین القا کردند که پسر ولیعهد داریوش او را کشته است. آرتابان، اردشیر را به خانه داریوش برد و او را کشت. بدین ترتیب اردشیر یکم

به لطف ارتابان شاه شد (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۲۲؛ دیودور، ۱۳۸۴: ۲۷۴). داشتن همسران متعدد و پسرانی از آنها که هر کدام سعی می‌کردند پسرانشان را به تاج و تخت برسانند، زمینه‌ی دسیسه و توطئه و شرکت خواجهگان را در این دسیسه‌ها فراهم می‌کرد. اردشیر سوم سه پسر از سه زن داشت، این امر رقابت و دسیسه را در دربار شعله‌ور کرده بود. طراحی این دسیسه‌ها با همدستی و یاری خواجه‌سرایان آنها انجام می‌شد که سرانجام یکی از آنها به نام آرتوکسارس پافلاگونی موفق شد داریوش دوم را بر تخت بنشاند (کوک، ۱۳۸۳: ۵۴).

برجسته‌ترین خواجه‌ی عصر هخامنشی باگواس بود. خواجه باگواس، نام دو تن از خواجه‌های معروف دوره‌ی هخامنشی است. باگواس اول، رئیس حرم‌سرا و فرمانده‌ی سپاه اردشیر سوم بود که در عرصه‌ی سیاست و دربار در اواخر عهد هخامنشی نقشی مهمی ایفا کرد. به نظر می‌رسد، هیچ‌یک از خواجهگان عصر هخامنشی به لحاظ شهرت، نفوذ و تسلط بر امور و اقدامات دسیسه‌کارانه به پای باگواس نمی‌رسند. مؤلفان یونانی چهره‌ی منفوری از او ترسیم کرده‌اند (بریان، ۱۳۹۲: ۱۱۶۰/۲). در سال ۳۴۳ پیش از میلاد که اردشیر سوم برای بازپس‌گیری مصر لشگر کشید، یکی از فرماندهانش خواجه باگواس بود. اردشیر سوم که یکی از نیرومندترین شاهان هخامنشی بود و حدود ۲۳ سال سلطنت کرد، به دنبال جاه‌طلبی‌های باگواس و با دسیسه‌ی وی مسموم و کشته شد (Dandamayev, 2011؛ دیودور، ۱۳۸۴: ۶۲۵). شاید بتوان گفت این توطئه‌ی درباری که به دست خواجه‌ای فریفته‌ی قدرت انجام شد، یکی از سرنوشت‌سازترین رویدادهای همه‌ی دوران تاریخ ایران را رقم زد (رجبی، ۱۳۸۱: ۱۱۹/۳)، زیرا درست در همین زمان بود که دگرگونی‌های سیاسی یونان در زمان فیلیپ پدر اسکندر، زمینه را برای حمله به ایران فراهم کرد. برخی از پژوهشگران بر آنند که اردشیر هرچند سختگیر بود، فرماندهی نظامی قاطعی بود که اکثر جنگ‌هایش به موفقیت انجامید و اگر کشته نمی‌شد احتمال موفقیت اسکندر در ایران ناچیز می‌شد (رجبی، ۱۳۸۱: ۱۱۷/۳). پلوتارک در این باره می‌نویسد: انگار باگواس تخت و دیهیم شاهی را به جای اینکه به ارسس بسپارد به در خانه اسکندر برد (بریان، ۱۳۹۲: ۱۵۹۸/۲؛ رجبی، ۱۳۸۱: ۱۲۰/۳).

خواجهگان و انحطاط دولت

در دولت هخامنشی زنان درباری و خواجهگان، از متهمان اصلی انحراف از تربیت و آموزش اصیل پارسی و آموزش و تربیت شاهزادگان به شیوهی حرم‌سرای‌اند. بیشتر نویسندگان یونانی، تربیت اولیه‌ی پارسیان را ستایش کرده‌اند. هرودت می‌نویسد: آموزش ایرانیان به پسرانشان از پنج سالگی تا بیست سالگی فقط سه چیز بوده است: اسب‌سواری، تیراندازی و راست‌گویی. این نقل‌قول با آنچه گزنفون در *آنا‌بازیس* و کورشن‌نامه درباره‌ی آموزش و پرورش در زمان کورش می‌گوید تا حدی سازگار است. با این حال نویسندگانی چون افلاطون و گزنفون در آثارشان، به توصیف افول این نظام آموزشی پرداختند و نقش حرم‌سرا و زنان و خواجهگان را در انحطاط اخلاق سیاسی و اجتماعی برجسته می‌کنند (ویسهوفر، ۱۳۷۷: ۱۰۹). این دیدگاه افلاطونی تا به امروز تداوم داشته و بسیاری از پژوهندگان معاصر هم در بحث از انحطاط و علل سقوط هخامنشیان، پای زنان و به تبع آنها خواجهگان و سیاست‌های حرم‌سرای‌ی را به میان می‌آورند (Briant, 2005, p. 13/Harrison, 2005, p. 23). این تحول فاجعه‌آمیز را به شیوه‌ی تربیت پسران شاه توسط زنان و خواجه‌ها نسبت می‌دهند؛ تربیتی که آنها را دارای صفات زنانه، بی‌انضباط و خوشگذران کرده بود (ویسهوفر، ۱۳۷۷: ۱۰۵).

در گزارش‌های کنزیاس، هر پادشاه در اطراف خود یک یا چند خواجه داشت که به‌عنوان مقتدرترین شخصیت یا از شخصیت‌های متنفذ دربار معرفی شده‌اند: پت سَکس^۱، بَغ پَتس^۲ ایزبتس^۳، اسپدتس^۴ و دوباره بَغ پتس در دربار کورش (بند ۵ و ۹)، ارتسیراس^۵ در دربار داریوش (بند ۱۹)، نَتَه کس^۶ و اسپمیرتس^۷ در دربار خشایارشا (بند ۲۰، ۲۷ و ۲۹)، ارتوخارس^۸ در دربار اردشیر اول (بند ۳۹ و ۴۰)، فرنکی/فرنکیاس^۹، در دربار

-
1. PETESAKAS
 2. BAGAPATES
 3. ISABATES
 4. ASPADATES
 5. ARTASYRAS
 6. NATAKAS
 7. ASPAMIRTERES
 8. ARTOXARES
 9. PHARNAKIAS

سغدیان (بند ۴۵)، ارتوخارس بار دیگر در دربار اردشیر دوم (بند ۵۳) که در دربار او خواجه‌ی دیگری به نام بغ پتس نیز شناخته شده است (بند ۵۹). کتزیاس همه اینها را آدم‌های نامطبوعی معرفی کرده که در توطئه‌ها نقش داشته‌اند: بغ پتس در توطئه علیه کمبوجیه مشارکت کرد و بعد به گروه هفت پیوست. اسپمیترس در قتل خشایارشا (بند ۲۹)، فرنکیاس در قتل خشایارشای دوم مشارکت کردند (بند ۴۵). ارتوخارس در توطئه بر ضد سکوندیانوس/سغدیان مشارکت کرد (بند ۴۷) و در نتیجه، در دربار پادشاه جدید بسیار مقتدر و متنفذ شد (بند ۴۹)؛ و بعد به یاری یک زن علیه داریوش توطئه کرد (بند ۵۳). خواجهگان وفاداری چون بغ پتس «که هفت سال پس از مراقبت بر قبر داریوش می‌میرد»، در این میان بسیار استثنایی جلوه می‌کنند (بند ۱۳). مهم‌ترین نمونه در این مقوله باگواس خواجه یا باگواس قدیم است. دیودور از وی تصویری نفرت‌آور ترسیم کرده است و او را «خواجه‌ای شریر می‌نامد» (۱۳۸۴: ۶۲۵). وی در سال ۳۴۳ پیش از میلاد، مقام شیلیارک داشت. بعد از فتح مجدد مصر قدرت او بیشتر شد. باگواس در این زمان به مقام BASILEIA یا صاحب اختیاری قلمرو شاهی رسید، به طوری که شاه هیچ تصمیمی را بدون مشورت با او نمی‌گرفت. او، اردشیر سوم و برادرانش را به قتل رسانید و ارسس جوان را بر تخت نشاند. بعد از مدت کوتاهی، شاه تازه و برادرانش را به قتل رسانید و کودومان / ارتشاته (داریوش سوم) را به تخت نشانید. در نهایت در زمان داریوش سوم، ناگزیر شد جام زهری را سر بکشد که برای داریوش تدارک دیده بود و به این ترتیب زندگی‌اش پایان یافت (دیودور، ۱۳۸۴: ۶۲۵؛ بریان، ۱۳۹۲: ۵۷۲). شکی نیست که عملکرد باگواس در پیدایش نظریه‌ی نقش خواجهگان در انحطاط و زوال امپراتوری هخامنشیان، سهم عمده‌ای داشته است.

در مقابل چهره‌ی منفی و منفوری که کتزیاس و برخی دیگر از نویسندگان ارائه می‌کنند، گزنفون نظرگاه دیگری دارد. در گزارش‌های او، خواجهگان شخصیت‌هایی خاص بازنمایی می‌شوند. برای نمونه، کورش وظیفه‌ی حفظ جان خود را بر عهده خواجهگان می‌گذارد. گزنفون برای توضیح وفاداری و فضایل اخلاقی خواجهگان استدلال‌هایی می‌آورد که نکته به نکته‌ی آنها به گزارش‌های رسواکننده‌ی یونانیان درباره‌ی خواجهگان پاسخ می‌دهد. از

جمله‌ی این نکات این بود که خواجه‌گان هیچ‌گونه وابستگی و پیوستگی خانوادگی نداشتند و تعلق خاطرشان تنها به اربابشان بود (سیروپدی، کتاب ۷، ۵ به نقل از بریان، ۱۳۹۲: ۵۷۴۶۰). گزنفون به جنگ این عقیده می‌رود که خواجه‌گان فاقد شهامت‌اند و نشان می‌دهد که خواجه‌گان چه در جنگ و چه در شکار، شجاعت و دلای خود را به اثبات می‌رسانند و خواجه‌ای که مجهز به شمشیر و نیزه باشد همان کاری را می‌تواند انجام دهد که یک سرباز دلیر جنگی. این قابلیت خواجه‌گان بود که کورش را بر آن داشت که نگهبانان شاهی را از میان خواجه‌گان برگزیند (بند ۶۲ و ۶۵). به نوشته‌ی گزنفون در کتاب کورش نامه، گدس^۱ تصویر کامل و زنده‌ی ارزش، وفاداری و شجاعت و دلوری یک خواجه است. گدس، شاهزاده تابع پادشاه آشور بود که شاه به دلیل ناچیز و پوچی امر به اخته کردن وی داد (کتاب ۵، ۲، ۲۸). گدس مصمم شد به کورش بپیوندد و با او همکاری کند و تمام قلاع و استحکامات شاهزاده‌نشین خود را در اختیار او گذاشت. گدس با ارتش کورش به سارد و بابل رفت و به اتفاق گبرپاس در رأس یک گروه از سپاهیان در تسخیر شهر مشارکت کرد و از آن پس مقامی بلند یافت و در رژه‌ی پیروزی، یک هنگ ده هزار نفری سواره‌نظام را رهبری کرد (کتاب ۸، ۳، ۱۷). اندکی بعد کورش مقام و عنوان رئیس نگهبانان قصر را به او تفویض کرد و از آن پس، امور قصر به کلی تابع تدابیر و تصمیم‌های او بود. او بر سفره‌ی غذای کورش نظارت تام داشت. وقتی محیط خودمانی بود با کورش بر سر سفره می‌نشست، زیرا کورش مصاحبت او را دوست داشت و او را به هدایای بزرگ مفتخر می‌کرد (کتاب ۸، ۴، ۲؛ به نقل از بریان، ۱۳۹۲: ۵۷۴). از منظر گزنفون، یک خواجه به خاطر وفاداری و وابستگی به شاه می‌توانست موضوع سخاوت و سوزهی کرامت شاهانه شود. تصویر خواجه‌ی وفادار در آثار هرودت هم وجود دارد. هرودت می‌نویسد: «در نزد بربرها، خواجه‌گان از دیگر برده‌ها گران‌بها ترند و این امر به دلیل اعتماد تامی است که به آنها وجود دارد» (کتاب ۸، ۱۰۵). برخی شواهد از محبوبیت خواجه‌گان میان مردم و سپاهیان حکایت دارند. بعد از خشایارشا، سغدیان شاه شد. او به بهانه‌ی اینکه باگوراز خواجه، جسد پدرش را بدون رضایت وی رها کرده بود، دستور داد او را سنگسار کردند.

1. GADATAS

سپاه به خاطر این اتفاق غرق در اندوه شد. با وجود اینکه شاه هدایایی به سپاه داد، آنان از شاه به خاطر کشتن برادرش خشایارشا و کشتن باگوراز بیزار بودند (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۳۱).

به نظر می‌رسد خواجهگان همانند اقشار اجتماعی و دیگر افراد درباری، به فراخور شخصیت فردی، جایگاه و موقعیت اجتماعی و سیاسی و ارتباطی که با افراد و گروه‌ها داشتند، نقش و عملکردهای منفی و مثبتی را ایفا کرده‌اند. عملکرد آنها باید در ساختار و اوضاعی در نظر گرفته و قضاوت شود که در آن قرار داشتند و از این منظر وقتی خواجهگان را درگیر توطئه و دسیسه و گروه‌بندی‌های متعدد می‌بینیم، این نقش‌ها تنها به تنی چند از خواجهگان تعلق دارد که در دربار و دولت حضور داشتند. از هزاران خواجه‌ای که در دربار و خانه‌های شاهان، شاهزادگان و اندرونی اشراف حضور داشتند، صدا و ذهنیت و عملکرد منفی یا مثبت بر جای نمانده است. بدون اینکه عملکرد کسانی چون خواجه باگواس را در انحطاط و سقوط سلسله بی‌تأثیر دانست، باید اظهار کرد این ساختار و نظام استبدادی دولت هخامنشی بود که زمینه را برای شرکت درباریانی چون زنان و تعداد قلیلی از خواجهگان در توطئه‌های گوناگون فراهم می‌کرد.

نتیجه‌گیری

این مقاله با اتکا بر مکتب تاریخ‌نگاری فرودستان و نیز تأمل انتقادی در آثار و گزارش‌های مربوط به خواجهگان، به دنبال پاسخ به این پرسش برآمد که نقش و کارکرد خواجهگان در دولت هخامنشیان چه بوده است؟ بررسی شواهد و منابع نشان می‌دهد که نهاد خواجهگی در ساختار دربارهای باستانی، از گذشته‌های دور سنتی مرسوم بوده است و این سنت به دربار ماد و سپس هخامنشی وارد شد. تعداد زیادی از خواجهگان، سالانه از نقاط مختلف امپراتوری به دربار شاه و کاخ اشراف وارد می‌شدند. از میان هزاران خواجه‌ای که سالانه وارد قلمرو شاهنشاهی هخامنشی می‌شدند، تنها تعداد اندکی از آنها به خاطر پیوند با قدرت و سیاست، عملکرد و صدایشان در تاریخ ماندگار شده است. در این بین، خواجهگان خاصه با نزدیکی به شاه و زنان دربار، نه تنها صاحب قدرت زیاد بلکه

دارای مکتب و ثروت فراوانی شدند. خواجهگان از مزیت مهم دسترسی و اعتماد شاهنشاه برخوردار بودند و همین ویژگی آنها را صاحب نفوذ و قدرت می‌کرد. از منظر تأثیر خواجهگان بر عرصه‌ی سیاست و قدرت دربار می‌توان دو دوره‌ی اساسی را از هم تفکیک کرد. دوره‌ی اول، مصادف با شاهنشاهی سه‌شاه اول هخامنشی، یعنی کورش، کمبوجیه و داریوش است. در این دوره، خواجهگان در دربار و حرم‌سرا حضور دارند، اما حضور آنها در نقش خادمان حرم‌سرا و معتمدان شاهی و متصدیان برخی از امور درباری است. با توجه به اینکه این سه‌شاه هخامنشی، سیاستمدارانی قوی و خودساخته بودند، حوزه‌ی نفوذ و مداخله‌ی حرم‌سرا و خواجهگان بسیار محدود بود. دوره‌ی دوم از زمان سلطنت خشایارشا آغاز می‌شود. به دنبال ناکامی‌های خشایارشا در عرصه‌ی سیاست و جنگ و گسترش ساختار دربار و اشتغالش به سیاست‌های درباری، حوزه‌ی نفوذ حرم‌سرا و به تبع آنها خواجهگان گسترش می‌یابد. دهه‌های آخر عمر دولت هخامنشی، دوران نفوذ تام و تمام خواجهگان است تا به حدی که در تعیین سیاست‌های کلی دولت و دربار و حتی گماشتن شاهان بر تخت، نقش و تأثیر کلی داشتند. بسیاری از نویسندگان از عصر باستان تا به امروز، عملکرد زنان و خواجهگان را در انحطاط دولت هخامنشی تأثیرگذار دانسته‌اند. به نظر می‌رسد استبداد دربار و دولت هخامنشی، سرچشمه‌ی فساد، توطئه‌ها و دسیسه‌های گوناگون بود و این ساختار سیاسی بود که بستر را برای مداخله‌ی خواجهگان و زنان در امور فراهم می‌کرد.

منابع و مأخذ

- آثنایس (۱۳۸۶)، *ایرانیات در کتاب بزم فرزندگان*، برگردان و حواشی جلال خالقی مطلق، تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۸۹)، *روزنامه خاطرات*، تهران: امیرکبیر.
- الحبیب، لویی (۱۳۹۷)، «بازنگری در مفهوم سابالترن (فروستان) از گرامشی تا اسپواک، ترجمه‌ی رضا الوندی، *تاریخ نو*، شماره‌ی ۲۵، صص ۳-۱۴.
- برک، پیتر (۱۳۸۹)، *تاریخ فرهنگی چیست؟ ترجمه‌ی نعمت‌الله فاضلی و مرتضی قلیچ*، تهران: پژوهشکده‌ی تاریخ اسلام.
- بریان، پی یر (۱۳۹۲)، *تاریخ امپراتوری هخامنشیان (از کوش کبیر تا اسکندر)*، ۲ جلد، ترجمه‌ی مهدی سمسار، تهران: نشر علم.
- پاکتچی، احمد (۱۳۹۲)، *روش‌شناسی تاریخ*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- پلوتارک (۱۳۸۰)، *ایرانیان و یونانیان به روایت پلوتارک*، ترجمه‌ی احمد کسروی، تهران: جامی.
- بین، مایکل و دیگران (۱۳۸۲)، *فرهنگ اندیشه انتقادی*، ترجمه‌ی پیام یزدانجو، تهران: مرکز تورات (بی‌تا)، کتاب نجمیا، بی‌جا.
- جونز، لوید لولین (۱۳۹۴)، *شاه و دربار در ایران باستان*، ترجمه‌ی فریدون مجلسی، تهران: انتشارات نیلوفر.
- حاجیان‌پور، حمید، معصومه دهقان (۱۳۸۸)، «کارکردهای سیاسی-اجتماعی حرم‌سرا در عهد قاجار»، *زن در فرهنگ و هنر*، شماره‌ی ۲، دوره‌ی اول، صص ۵۳-۸۰.
- خزائی، یعقوب (۱۳۹۸)، «بررسی پیکرشناختی خواجهگان در دربار قاجار (۱۲۱۰-۱۳۱۳ ه. ق.)»، *تاریخ ایران*، دوره‌ی ۱۲، شماره‌ی ۱، صص ۱۶۷-۱۸۴.
- خسرو وریدک (۱۳۷۱) *گردآورنده جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب - آسانا*، گزارش سعید عربان، تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱.
- داندامایف، محمد ع (۱۳۸۸)، *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، ترجمه‌ی فرید جواهرکلام، تهران: فرزاد روز.
- دیودور سیسیلی، (۱۳۸۴)، *ایرانیان و شرق باستان در کتابخانه تاریخی*، ترجمه‌ی حمید بیکنس شورکایی و اسماعیل سنگاری، تهران: جامی.
- رجیبی، پرویز (۱۳۸۰)، *هزاره‌های گمشده؛ هخامنشیان به روایتی دیگر*، تهران: توس با همکاری

مرکز گفتگوی تمدن‌ها.

- رجبی، پرویز (۱۳۸۱)، *هزاره‌های گمشده؛ از خشایارشا تا فروپاشی هخامنشیان*، تهران: توس.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین، نرگس علی‌پور (۱۳۸۸)، «نگاهی به وضعی کنیزان، غلامان و خواجگان در عصر قاجار»، *پژوهش‌های تاریخی*، شماره ۲، صص ۱-۱۷.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۷)، *تاریخ مردم ایران*، جلد ۱، تهران: امیرکبیر.
- عضدالدوله، سلطان احمد میرزا (۱۳۷۶)، *تاریخ عضدی*، به اهتمام حسین کوهی کرمانی، تهران: نشر مظاهری.
- فتاحی‌زاده، ابوزر، محمدجواد عبداللهی (۱۳۹۸)، «مسئله عاملیت سیاسی فرودستان در تاریخ فرهنگی؛ یک مطالعه مقایسه‌ای»، *دوفصلنامه‌ی تاریخ‌نگاری تاریخی*، سال ۲۹، شماره ۲۳، پیاپی ۱۰۸، صص ۲۳۵-۲۵۴.
- فریزر، جمسن (۱۳۶۰)، *نادرشاه*، ترجمه‌ی ابوالقاسم ناصر الملک، به کوشش محمد تقی دانیاء، تهران: توسن.
- کامنکا، یوجین، (۱۳۸۰)، *دیوانسالاری*، ترجمه‌ی خسرو صبری، تهران: شیرازه، ۱۳۸۰.
- کتزیاس (۱۳۹۰)، *پرسیکا*، گردآوری لوید لولین جونز و جیمز رابسون، ترجمه‌ی فریدون مجلسی، تهران: تهران.
- کوک، جان مانوئل (۱۳۸۳)، *شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه‌ی مرتضی ناقب فر، تهران: نشر ققنوس.
- گزنفون (۱۳۹۲)، *کوروش‌نامه*، ترجمه‌ی رضامشایخی، تهران: نشر علمی-فرهنگی.
- لایارد، اوستن هنری (۱۳۶۷)، *سفرنامه لایارد*، ترجمه‌ی مهرباب امیری، تهران: انتشارات وحیدی.
- محمدی، جمال، جهانگیر محمدی (۱۳۹۷)، «روایت تاریخ در مطالعه فرودستان؛ استراتژی‌ها و سیاست نوشتار تاریخ فرودستان»، *مطالعات جامعه‌شناختی*، شماره ۵۳، صص ۴۵۷-۴۷۹.
- مشکور، محمد جواد (۱۳۴۵)، «مقام شاه در ایران باستان»، بررسی‌های تاریخی، شماره ۱ و ۲.
- نجومیان، امیرعلی، غلامعباس ذوالفقاری (۱۳۸۹)، «درآمدی بر مطالعات فرودستان»، *تاریخ فصلنامه دانشگاه آزاد واحد محلات*، شماره ۱۷، صص ۱۱۰-۱۲۵.
- ویسهوفر، یوزف (۱۳۷۷)، *ایران باستان*، ترجمه‌ی مرتضی ناقب فر، تهران: نشر ققنوس.
- ویلسن، چارلز جیمز (۱۳۶۳)، *تاریخ اجتماعی عهد قاجاریه*، ترجمه‌ی سید عبدالله، تهران: نشر

طلوع.

- هرودت، (۱۳۸۹)، تاریخ، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات اساطیر.

- یاکوب، ادوارد پولاک (۱۳۶۱)، سفرنامه پولاک؛ ایران و ایرانیان، ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.

- Abdi, kamyar (2005), "The passing of throne from Xerxes to Artaxerxes I" In edited by John Curits and St John Simpson: *The world of Achaemenid Persia*, London and New York, I.B.Tauris.
- Boardman, John (2000), *Persia and west: An Archeological investigation of the genesis of Achaemenids art*, Thames and Hudson Ltd.
- Briant, Pierre (2005), "The theme of Persian decadence in eighteenth century European: Remark on the genesis of a myth" In edited by: John Curits and St John Simpson: *The world of Achaemenid Persia*, London and New York, I.B.Tauris.
- Chakrabarty, Dipesh (2005), "A Small History of Subaltern Studies" In edited by Henry Schwarz and Sangeeta Ray: *A Companion to Postcolonial Studies*, Oxford, Blackwell publishing.
- Harrison, Thomas (2005), "Reinventing Achaemenids Persia" In edited by: John Curits and St John Simpson: *The world of Achaemenid Persia*, London and New York, I.B. Tauris.
- Dandamayev, M (1986), "Artaxares", in Encyclopaedia Iranica, vol. II, Fasc. 6, p. 664, see also: <https://www.iranicaonline.org/articles/Artaxares>.
- Dandamayev, M (2011), "BAGŌAS, the Greek name of two eunuchs from the Achaemenid period", in Encyclopaedia Iranica, vol. III, Fasc. 4, pp. 418-419, see also: <https://www.iranicaonline.org/articles/bagoas-the-greek-name-of-two-eunuchs-from-the-achaemenid-period>.
- Dandamayev, M (1998) "Eunuchs: THE Achaemenid Period", in Encyclopaedia Iranica, Vol. IX, Fasc.1, pp.64-69, see also: <https://www.iranicaonline.org/articles/Eunuchs:TheAchaemenidPeriod>.
- Kutcher, Norman A (2018), *Eunuch and Emperor in the Great Age of Qing Rule*. Univ of California Press.
- Tougher, Shaun (2008), *The eunuch in Byzantine history and society*, London and New York: Routledge.

List of sources with English handwriting

Sources in Persian

- Al-Habib, Louie, (1397), "A Review of the Concept of Sabalttern (Lower) from Gramsci to Spivak, translated by Reżā Alvandī, *New History*, vol. 25, pp. 3-14.
- Athenais, (1386), *Iranīyāt dar Ketāb Bazm-e Farzānegān*, Translated by Jalāl Kāleqī Moṭlaq, Tehrān: Dāyerato al-Ma'āref Bozūrg-e Eslāmī.
- 'Azadoldoleh, Soltān Aḥmad Mīrzā, (1376), *Tārīk-e'Azadī*, Edited by Ḥosseīn Kūhī Kermānī, Tehrān: Mazāherī Publishing.
- Briant, Pierre (1392), *History of the Achaemenid Empire (from Cyrus the Great to Alexander)*, 2 volumes, translated by Mahdī Semsār, Tehrān: Našr-e 'Elm
- Burke, Peter (1389), *What is cultural history?* Translated by Ne'matullāh Fāzeli and Morteżā Qelīč, Tehrān: Historical studies of Islam.
- Cook, John Manuel, (1383), *The Achaemenid Empire*, translated by Morteżā Taqebfar, Tehrān: Qoqnūs Publishing.
- Dandamayev, Mohammad A. (1389), *Political History of the Achaemenids*, translated by Farīd Jāvāher Kalām, Tehrān: Farzān Rūz Publishing.
- Diodorus Sicily, (1384), *Irānīyān va Šarq-e Bāstān dar ketābkāne Tārīkī*, translated by Ḥamīd Beyks Šurkāeī and Esmāīl Sangārī, Tehrān: Jāmī Publishing.
- E'temād al-Saltāne, Moḥammad Ḥassan, (2010), *Rošnāme Kāterāt*, Tehrān: Amīrkabīr.
- Fattāhīzādeh, Abūzar; 'Abdullāhī, Moḥammad Jāvād, (1398), "The issue of political agency of the lower classes in cultural history; A Comparative Study», *Journal of Historiography*, Volume 29, Issue 23, 108, pp. 235-254.
- Fraser, Jamson, (1360), *Nāder Šāh*, translated by 'Abolqāsem Nāšer al-Molk, Edited by Moḥammad Taqī Dānīā, Tehrān: Tousan Publications.
- Ḥājīyānpūr, Ḥamīd; Dehqān, Ma'sūmeh, (1388), "The Social – Political Functions Of Qajar Haramsara in Qajar Era ", *Women in Culture and Art*, No. 2, Volume 1, pp. 53-80.
- Herodotus, (1389), *History*, Morteżā Tāqebfar, Tehrān: Asāfīr Publications.
- Jacob, Edward Pollack, (1361), *Persien das land und seine bewohner*, translated by Keīkāvūs Jahāndarī, Tehrān: Kārazmī.
- Jones, Lloyd Lvlīn, (1394), *King and Court in Ancient Persia 559 to 331 BCE*, translated by Fereydūn Majlesī, Tehrān: Nīlūfar Publications.
- Kamenka, Eugene (1380), *Bureaucracy*, translated by Kōsrow Šabrī, Tehrān: Šīrāzeh.
- Katzias, (1390), *Persica*, compiled by Lloyd Lollyn Jones and James Robson, translated by Fereydūn Majlesī, Tehrān: Tehrān Publications.
- Kāzāeī, Yaqūb, (1398), "The third sex: The physical study of eunuchs in Qajar court (1213-1313 AH)", *History of Iran*, Volume 12, Number 1, pp. 167-184.
- Kōsrū Varīdak, (1371) *Gerdāvarande jāmāsb jī Dastūr Manūčehr jī jāmāsb, Āsānā, Gozāreše Sa'īd 'Orīyān*, Tehrān: Ketābkāne Mellī-ye jomhorīy-e Islāmī-ye Iran.
- Layard, Austin Henry, (1988), *Layard's travelogue*, Translated by Meḥrāb Amīrī, Tehrān: Vahīdī Publications.
- Maškūr, Moḥammad Jāvād, (1345), "Maqām Šāh dar Iran Bāstān (The position of the king in ancient Iran)", *Historical Studies*, No. 1 and 2.
- Moḥammadī, Jāmāl; Moḥammadī Jahāngīr, (1397), "Narration of history in the study of the lower classes; Strategies and policies of writing the history of the lower classes ", *Sociological Review*, No. 53, pp. 457-479.
- Nojomīyān, Amīr 'Alī; Zolfaqārī, Qolāmbābās, (1389), "Introduction to the studies of the lower classes", *History (Quarterly of Azad University, Mahallat Branch)*, No. 17, pp. 110-125.

- Pakatcī, Aḥmad, (1392), *Raveš Šenāsī-ye Tārīk* (Methodology of History), Tehrān: Imam Sadegh University Press.
- Payne, Michael et al., (1382), *A dictionary of cultural and critical theory*, translated by Payām Yazdānjū, Tehrān: Markaz.
- Plutarch, (1380), *Irānīyān va Yonānīyān be Revāyat-e Plutarch* (Iranians and Greeks according to Plutarch), translated by Aḥmad Kasravī, Tehrān: Jamī Publishing.
- Rajabī, Parvīz, (1380), *Hezārehāye Gomšode: Haḳāmanešīyān be Revāyatī Dīgar*, Tehrān: Tūs in collaboration with the Center for the Dialogue of Civilizations.
- Rajabī, Parvīz, (1381), *Hezārehāye Gomšode: az Kašāyāršāh Ta Fropāšī-ye Haḳāmanešīyān*, Tehrān: Tūs.
- Torah, (Nd), *Ketāb-e Nehemiah* (Book of Nehemiah).
- Wieshofer, Yousef, (1377), *Ancient Persia*, Translated by Morteżā Tāqebfar, Tehrān: Qoqnūs Publishing.
- Wilson, Charles James, (1363), *Social History of the Qajar Era*, Translated by Seyyed ‘Abdullāh, Tehrān: Toloū‘ Publishing.
- Xenophon (1392), *Cyropaedia*, Translated by Rezā Mašāyekī, Tehrān: ‘Elmī va Farhangī.
- Zargarīneżād, Qolām Ḥosseīn; ‘Alīpūr, Narges, (1388), "A Glance at the State of Kani-za-n, ghula-ma-n and Eunuchs during the Qajar Era", *Historical Research*, No. 2, pp. 1-17.
- Zarrīnkūb, ‘Abdolḥosseīn, (1376), *Tārīk-e Mardom Iran* (History of the Iranian people, Volume 1, Tehrān: Amīrkabīr Publications.